

پیش‌خوان

روزگار و سرنوشت

نظر و گذری بر خاطرات زنده‌یادمحمدحسن عبدالزانی

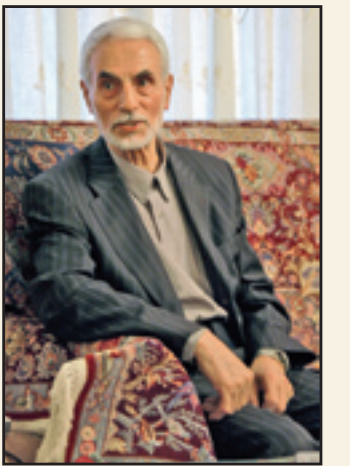
او که عمری در حوالی شهادت زیسته بود

شاهد توحیدی

زندۀ یاد محمد حسن عبدالزانی از انقلابیون پرباسقه شهر تبریز عمری مبارزه و شهادت راز زیسته بوداو از هنگامی که خود را شناخت در مکتب عالمان

راستین دین می‌موخت و همچنین مواجهه با فرق انحرافی و نظام مرتع شاهنشاهی را وجهی همت خویش قرار داده بود. خوشبختانه وی موفقیت در این جهاد بی‌امان و چهار دهه پس از آن را نیز مشاهده کرد و بخش‌هایی از آن را برای تاریخ باز گفت. «ادامم کنید» عنوان کتاب بوده و در ۲۲سالگی با مرحوم کهنمویی آشنا شد ایران نیز به شمار می‌رود. این مجموعه از سوی مهدی نعلبندی تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنامی ناشر در معرفی این یادمان‌ها، فهرستی بلند از سرفصل‌های زندگی طولانی و پرحادثه عبدالزانی را بازشمرده است:

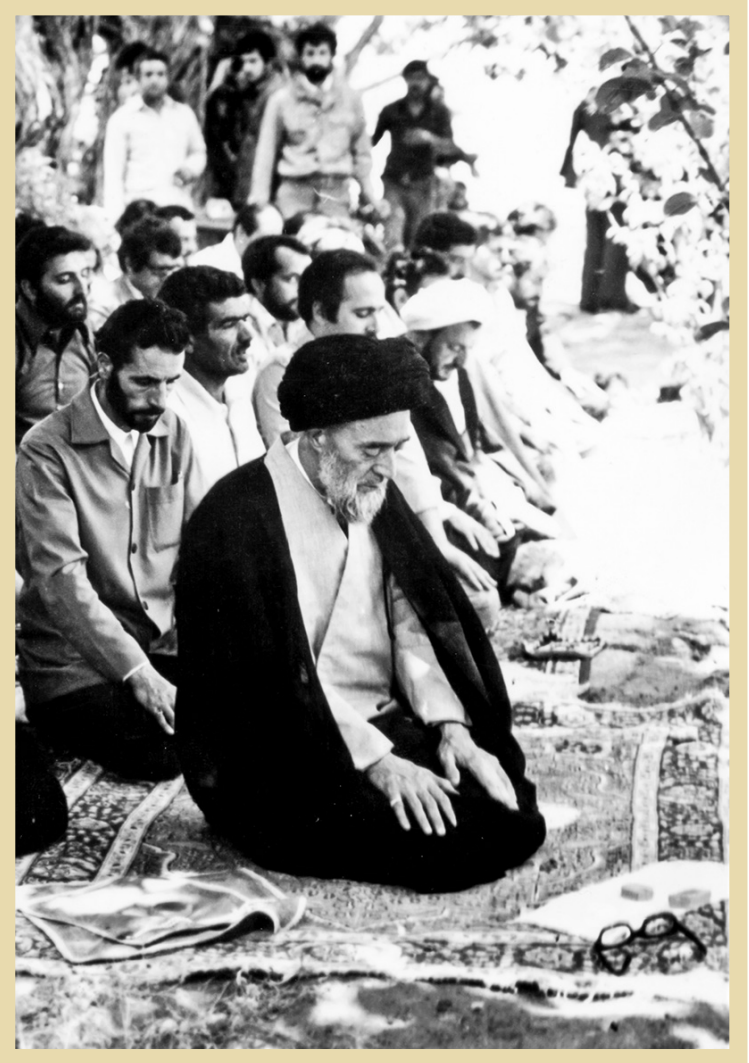
«محمدحسن عبدالزانی حکایت روزهای سخت تبریز در انقلاب مشروطه را از پد شنیده و در ۹ سالگی حضور نیروهای شوروی در تبریز و تشکیل و سقوط حکومت پیشه‌وری را دیده است. از هفت سالگی در محضر آیت‌الله حاج‌میرزا فتح شهیدی بوده و در ۲۲سالگی با مرحوم کهنمویی آشنا شده است. یکسال بعد به جلسات بهائیان در تبریز نفوذ کرده و کتاب اقدس را – البته به پناهه شیئتیکی خودداشت‌اش به بهائیت – به دست آورده است تا به همراه دوستانش آن را استنساخ کنند و به مصاف اعتقادی با بهائیان بروند. در ۲۶سالگی به همزمان با رفراندوم لویج شش‌گانه، پایش به ساواک باز شده و در پی آن با شهید آیت‌الله



زنده‌یاد محمدحسن عبدالزانی

سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی آشنا شده است و در ۲۷سالگی برای نخستین بار، به عنوان پیک امین آیت‌الله قاضی با امام‌خمینی دیدار کرده است. از این روزها به بعد عبد زنی مبارزه را به عنوان اصل جدایی‌ناپذیر زندگی خود بر می‌گزیند و این مبارزه است که مسیر زندگی او را تعیین می‌کند. دیدارهای پیاپی با امام‌خمینی، دستگیری و زندانی شدن، مراغه، قرات اشعار مرحوم کهنمویی و مرحوم طالب تبریزی در ایام محرم، ممانعت از ورود هیئت های حسینی(ع) به باشگاه افسران، دیدارهای پیاپی با آیت‌الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، عزیمت به عراق و دیدار با مراجع اربعه حوزه علمیه نجف، سفر به فلسطین اشغالی در پی سفر حج، حضور در کنر محرم خیف نزدیک ناصریه برای بینانگذاری سازمان مجاهدین خلق ایران، دستگیری و زندانی شدن در قزل قلعه و اوین، نگارش جزوه‌های سازمان روی بر گه‌های سیسگار با ابتکار، شخص او، رؤیت پرورنده رجوی در بازجویی از سوی ساواک و کشف اعتراف رجوی، گرفتن امضا از مسعود رجوی روی اسکناس پنج تومانی در قزل قلعه، چهار سال متواری بودن در شهرهای مختلف کشور، حضور

در یوکان به عنوان امام جماعت مسجد شیعیان در خلال زندگی مخفی، حضور در سازماندهی قیام ۲۹ بهمن تبریز، حضور در سازماندهی جنگ‌های خیابانی در شب پیروزی انقلاب اسلامی در تهران، تصرف اوین و انتقال پرورنده‌های متمهمین به دفتر امام‌خمینی، حضور در دادگاه انقلاب اسلامی و ماجراهای پی‌درپی روزهای بحرانی تبریز پس از پیروزی انقلاب، حضور در کنسار مقدم مراغه‌ای در استانداری، نقش مؤثر در آزادسازی رادیو و تلویزیون تبریز پس از تصرف آن سوی هواداران حزب موسوم به خلق مسلمان، نقش مؤثر در ختم غائله خلق مسلمان و حوادثی از این دست، زندگی محمدحسن عبدالزانی را شکل داده است و مبارزه نه تنها جزئی جانفشانی از زندگانی او شده که او در طول نزدیک به ۵۰سال تنها و تنها برای مبارزه زیسته است…»



در ابتدا به شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی



شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی در اکثر کارها با مرحوم عبدالزانی مشورت می‌کرد. اعلامیه و سخنرانی‌های انقلابی که چاپ می‌شد، با مشورت ایشان بود. آقای عبد یزدانی در سال‌هایی که امام‌خمینی در تبعید به سر می‌بردند، به عنوان رابط و نماینده شهید قاضی با امام خمینی دیدار کردند. او دوبار پیام‌های شهید قاضی را به امام خمینی رساند

«زنده یاد محمدحسن عبدالزانی و انقلاب اسلامی در تبریز»

در گفت‌وشنود با سیدمحمد الهی

درایت و مدیریت او

مانع توفیق «خلق مسلمان» شد

به دلیل قرابت فامیلی با شهید قاضی در جریان این دیدارها بودم. بعد از آن تاریخ، گروهی از جوانان مبارز و علاقه‌مند به تشکیل حکومت اسلامی از جمله مرحوم عبدالزانی، دور شهید قاضی جمع شدند. از تباط بنده با ایشان تا سه سال پیش که به رحمت خدا رفتند، برقرار بود.

در شخصیت ایشان چه ویژگی‌هایی خاص می‌نمود؟

رسول اکرم (ص) می‌فرایند: «کلکم راغ و کلکم مسئول عن رعیت». در اسلام، حکومت و رعیت یکپارچه و همه نسبت به هم مسئول هستند. در حکومت اسلامی همه مسلمانان زیر سایه عدالت کنار هم زندگی می‌کنند و در مشکلات به هم یاری می‌رسانند. مسئولان حکومت اسلامی، نباید حس برتری نسبت به جامعه و مردم داشته باشند. مرحوم عبدالزانی نمونه بارز یک مسلمان انقلابی بود. در همه احوال به فکر مردم بود. حتی زمانی که نیمه شب به منزلش مراجعه می‌کردند، لباس می‌پوشید و باروی خوش با آنها رفتار می‌کرد. مدیر کل بود، اما کار نگهبان را انجام می‌داد؛مرحوم عبدالزانی خود را یک ایرانی می‌دانست، اما معتقد بود که این کشور پایگاه معنوی اهل‌بیت(ع) است و مردمش باید زمینه را برای ظهور متجی بشریت آماده کنند. یکی از خصایص ایشان، اعتقاد به قانون اساسی بود و تأکید می‌کرد که با التزام به قانون، امنیت در جامعه حکمفرما خواهد شد. بنده جای مرحوم عبدالزانی را در تبریز خالی می‌بینم. هیچ فردی را هم طراز با شخصیت ایشان، در ارتباط با مردم مورد اعتماد نمی‌بینم. گو اینکه خیلی سعی می‌کنیم تا برای شخصیت‌های حاضر اعتمادسازی کنیم!

مرحوم عبدالزانی قبیل از ورود به عرصه مبارزه، به لحاظ دینی، فکری و سیاسی تحت تأثیر کدام شخصیت‌ها بودند؟

در بین دوستان مبارز ما، مرحوم عبدالزانی متولد ۱۳۱۵ و از بقیه بزرگ‌تر بود. ایشان دروس حوزوی

تحریم عید نوروز ۱۳۴۲، از سوی شهید قاضی به اطلاع مردم تبریز رسید و به یاری گروه ما در شهر پخش شد. روز عید نوروز، شهید قاضی بنده را به منزل‌شان احضار کردند. نزد ایشان رقمه که آقای سیدمهدی دروازی‌های هم در آنجا بود. آقای قاضی یک اعلامیه کوچک بسه من نشان داد که چاپ شده است و باید پخش شود. عنوان آن این بود: «آذربایجان به پا می‌خیزد!». روز دوم فروردین ۱۳۴۲ مصادف با شهادت امام‌جعفر صادق (ع) بود. آن روز آقای‌حسن فرزند آقای قاضی صبح به خانه ما آمد. قرار بود که در آن روز در مسجد مقبره مجلس روضه‌خوانی برگزار شود. آقای قاضی او را فرستاده بود که به فلائی یگو به مسجد مقبره بیاید و دوستانش هم در اطراف مسجد باشند. ما هم رفتیم و در اطراف مسجد نشستیم. خیر آمد که در مسجد طالبیه در گیری شده است؛ به آنجا رفتیم. در مسجد راسته بودند. سربازها، پاسبان‌ها و ساواکی‌ها در آنجا جمع بودند. ناگهان دیدیم که آسبد علی‌اصغر را بیرون کشیدند و درگیری هم به آن نقطه کشید. از در مسجد طالبیه و بازار تربیت تا میدان شهرداری، تعدادی مجروح و شهید شده بودند. افرادی که در آنجا ایستاده بودند به سمت مأموران سنگ پرتاب می‌کردند. بنده نیز همراه با مرحوم عبدالزانی به سمت مأموران سنگ پرتاب می‌کردیم. مأموران ساواک ما را به جرم مخالفت با رژیم پهلوی و طرفداری از امام دستگیر کردند. بعد از دستگیری آقای عبدالزانی را به زندان مراغه منتقل کردند. ساواک در تمام لایه‌های اصناف مردم، نفوذ کرده بود. ما می‌دانستیم که هیچ جمع و جلسه‌ای امکان ندارد بدون اطلاع ساواک تشکیل شود. ما یک جلسه پنج‌شش نفری داشتیم. مرحوم عبدالزانی، آقای دکتر سیدمحمد میلانی، مرحوم محمد حنیف‌نژاد، مهندس تقصمی، مهندس حبیب یکتا و بنده بودیم. خیال‌مان آسوده بود که ساواکی در آن نیست. جمع می‌شدیم و برای اعلامیه‌ها و تظاهرات، برنامه‌ریزی می‌کردیم.

اشاره کردید که محمد حنیف‌نژاد در ابتدا در زمره جوانانی بود که همراه با مرحوم عبدالزانی و دیگران، زیر نظر آیت‌الله قاضی مبارزه می‌کردند. این رابطه بعدها دچار چه فراز و فرودها و سرنوشتی شد؟

محمد حنیف‌نژاد، بیچه مسلمان بود و تخریبی پرست نبود. از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۵۰ که به جرایمی می‌آمد، خدمت آقای قاضی می‌رپس. پس از ۱۵خراد که آن رفتار با نهضت اسلامی شد، ما در تحلیل‌های‌مان به این نتیجه رسیدیم که با این شرایط ساده‌ای که ما داریم، با ساواک نمی‌شود مبارزه کرد. باید مبارزه علمتی تر، سازمان یافته‌تر و متشکل‌تر شود. این نتیجه‌گیری از سوی محمد حنیف‌نژاد در تهران، موجب تشکیل یک گروه مذهبی و سپس به دیگر شهرها منتقل شد. در آن زمان این گروه اسم هم نداشت. اولین باری که از تهران به تبریز آمدند و مرا دستگیر کردند و به تهران برندند، ما همچنان اسم نداشتیم و ما را به عنوان یک گروه مذهبی دستگیر کردند. بعد در زندان اوین قرار بود که از سازمان حقوق بشر یا عفو بین‌الملل، برای بازدید از زندانیان سیاسی بیایند. در آنجا بود که گفتند اگر این جمعی که هستیم، حالت تشکیلات نداشته باشد و مخصوصاً بدون اسم باشند، اینها متوجه نمی‌شوند و خلاصه‌ای بد قضیه را از روایتی تر کنیم! با مشورت بچه‌ها از جمله بنده و مرحوم عبدالزانی نام «نهضت مجاهدین ایران» و در زندان بود. ما با این اسم با فرستادگان به مباحثه می‌پرداخت. ایشان تفصیل مسئله را در خاطرات‌شان آورده‌اند.

ایشان در فرآیند مبارزات نهضت اسلامی چه مراحل را طی کردند؟ شما از این موضوع چه خاطراتی دارید؟

آقای عبدالزانی در اکثر اوقات، همراه شهید آیت‌الله قاضی بود. در آن دوران محمد حنیف‌نژاد نیز جزو جوانانی بود که در معیت آقای قاضی فعالیت می‌کرد. پس از تبعید آن بزرگوار، جمع جوانان به هیئت مرحوم حجت‌الاسلام محمدحسن انزایی منتقل شد. آقای انزایی هیئتی داشتند که بعدازظهر روزهای جمعه تشکیل می‌شد. افراد هیئت از مبارزین و فعالان انقلاب بودند که در این جلسات به تبادل اطلاعات می‌پراخندند. اطلاعات شهرها در همان جارد و بدل می‌شد. سخنرانی‌های امام‌خمینی در سال ۱۳۴۲ باعث شد که مبارزین کشور با ایشان بیعت کنند. ما هم این کار را کردیم. جمع جوانانی که گرد شهید قاضی جمع شده بودیم ۲۵ نفر بود که ساواک نام «دوچرخه‌سواران قاضی» را بر آنها گذاشته بود!این گروه، اعلامیه‌های امام را در شهر پخش می‌کرد. کمبود اعلامیه یکی از مشکلات اساسی ما در آن دوره بود. با زحمت آنها را چاپ و به شهرستان‌ها می‌رساندیم. خیر



سیدمحمد الهی

روزنامه جوان | شماره ۷۰۵۸ | ۹ جوان

ایشان در دوره جنگ تحمیلی، مسئول رسیدگی به امور جنگ‌زدگان استان‌های آذربایجان غربی، شرقی و کردستان شد و با تمام لیاقت و نهایت برازندگی این مسئولیت را انجام داد. ایشان مدیرکل اداره بازرگانی استان نیز بود. در روزهای سخت جنگ که از کمیاب شده بود، تحریم بودیم، نفت صادر نمی‌شد و ما محتاج عمومی جیره‌بندی شده بود، مرحوم عبدالزانی بسیار کوشید و توانست به بهترین وجه از عهده این مسئولیت برآید. متأسفانه بعد از پایان جنگ تحمیلی، اوضاع کمی فرق کرد و او مسئولیتی بسر عهده نگرفت. مرحوم عبدالزانی فردی صاحب عقیده بود و از سر باور، پای آرمان‌های انقلاب اسلامی ایستاده بود. ایشان نمی‌توانست با افراد تکنو کراتی که به آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی عقیده نداشتند، کار کند، بنابراین کناره گیری کرد.

اشاره کردید که مرحوم عبدالزانی از دوران کودکی تحت تعلیمات آیت‌الله حاج میرزا فتح شهیدی بود. آیت‌الله شهیدی از جمله کسانی بود که با آیت‌الله شریعتمداری مخالفت داشت. تفکرات ایشان در این‌باره نیز تا چه اندازه به آقای عبدالزانی منتقل شده بود؟

همانطور که عرض کردم، آقای عبد زنی‌ای در دوران کودکی تحت تعلیمات آیت‌الله میرزا فتح شهیدی بودند و آموزه‌های آن بزرگوار تأثیر به سزایی در شکل‌گیری شخصیت‌شان داشت. آیت‌الله شهیدی با آیت‌الله شریعتمداری، اختلافات سیاسی باری داشتند. ایشان از همان ابتدا، مخالف حکومت پهلوی بودند. در آن دوره حزب توده هم با شاه مخالف بود، اما نوع مخالفت آقای عبد یزدانی با حزب توده متفاوت بود و از دریچه نگاه آیت‌الله کهنویی و آیت‌الله شهیدی به قضایا نگاه می‌کرد. روزی که در تبریز همه به استقبال محمدرضا شاه رفتند، آیت‌الله شهیدی به مراسم نرفت و به صراحت، ظلم و فساد رژیم را بر همگان افشا می‌کرد. ایشان هیچ ابایی از تهدیدات حکومت نداشت، اما آیت‌الله شریعتمداری خلاف عقیده و عمل آیت‌الله شهیدی سخن می‌گفت و عمل می‌کرد. ما در دورانی بودیم که باید واقعیت‌های جامعه از جمله فساد و ظلم برای مردم بازگو می‌شد، اما آیت‌الله شریعتمداری در این‌باره اقدامی نمی‌کرد. مبارزین انقلابی هم به همین دلیل با او مخالف بودند. آقای عبد یزدانی نیز تحت تعلیم استاد بزرگوارش، مخالف آقای شریعتمداری و طرفدارانش بود و به همین دلیل هم در زمره مبارزین انقلاب اسلامی درآمد.

نقش مرحوم عبد زنی‌ای در فرو نشاندن غائله خلق مسلمان در تبریز را چگونه دیدید؟

خطرناک‌ترین نوع نفاق در ایران، در منطقه آذربایجان بود که شکل مذهبی هم داشت و دیدیم که در قالب حزب خلق مسلمان، پرشدن را نشان داد. در ابتدا عده‌ای در تهران، حزب خلق مسلمان را تشکیل داده که آنها مورد تأیید آیت‌الله شریعتمداری بودند. در واقع ما یک مسئله به نام آقای شریعتمدار و مسئله دیگری به نام حزب خلق مسلمان داریم. خلق مسلمانی‌هایی که دستگیر شدند، اصلاً مسلمان نبودند، حمد و سوره‌شان را بلد نبودند. آنان می‌خواستند، زیر عبای آیت‌الله شریعتمداری به اهداف‌شان برسند. عده‌ای از اراذل و اوباش که به دنبال موقعیت بودند. افرادی که سنگ خلق مسلمان را به سینه می‌نند، مسلمانی اینها جای سؤال دارد! بسیاری از خلق مسلمانی‌هایی که در اینجا دیدید، کردهایی بودند که از حزب کومله به اینجا آمده بودند و به این نام فعالیت می‌کردند. تفنگ دست‌شان بود و اسناداری را اشغال کرده بودند. ۱۱ نفر از اینها اعدام شدند. این ۱۱ نفر حتی نماز هم نمی‌خواندند، چه برسد به اینکه مطیع مجتهد باشند و از وی تقلید کنند. خلق مسلمان دراوج روزهای فعالیتش در تبریز، پایگاه‌ها و کمیته‌های متعددی داشت که به اتکا آنها فعالیت می‌کرد. دو پایگاه هرگز نتواند به تسلط خلق مسلمان در آید. یکی اداره زندان‌ها و دیگری یادگان زندان بود که تحت مدیریت آقای عبدالزانی و برادر بزرگوارشان بود. خلق مسلمان اگر زندان و یادگان را در دست می‌گرفت، به راحتی می‌توانست زندانیان را آزاد و با خود همراه کند. آن وقت بود که غائله خلق مسلمان، به این زودی شکست نمی‌خورد. هنوز شاهدان یادشان نرفته که خلق مسلمان عملاً شهر را تصرف کرده بود! استاندار مخفی شده بود، صدا و سیما را گرفته بودند. مدیریت و درایت آقای عبدالزانی باعث شد که شهر سقوط نکند.

شهرید آیت‌الله قاضی طباطبایی هستند و طبعاً رابطه نزدیکی با ایشان داشته‌اید. در طی سال‌های مبارزه و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تعامل مرحوم عبدالزانی و شهید قاضی را چگونه دیدید؟

آقای عبدالزانی، از همه بیشتر به شهید قاضی نزدیک بود. این علاقه متقابل بود. شهید قاضی هم علاقه و اعتقاد خاصی به آقای عبدالزانی داشت. ایشان را فردی صادق و علاقه‌مند به نظام اسلامی و اجرای آن در جامعه می‌دانست. شهید قاضی در اکثر کارها با مرحوم عبدالزانی مشورت می‌کرد. اعلامیه و سخنرانی‌هایی که چاپ می‌شد با مشورت آقای عبدالزانی بود. ایشان مشاور و امین شهید قاضی بودند. آقای عبد زنی‌ای در سال‌هایی که امام‌خمینی در تبعید به سر می‌بردند و عنوان رابط و نماینده شهید قاضی با امام‌خمینی دیدار کردند. او دو بار، پیام‌های شهید قاضی را به امام‌خمینی رساند. از تباط‌شان بسیار خوب و صمیمانه بود.